

یاد کرد که البته ناموس کسب الحکام الی تو خواهد آورد چنانکه موسی علیه السلام
 آورد و تو بنوعی ابن امی و بنواز قوم تو آزار ما نخواهد رسید و تر آزار
 وطن تو بر من نخواهد کرد و طایفه توفیق نصرت تو خواهد شد
 و اگر بنده من و فاکردی هر آینه بدست و زبان و مال جان بیارم آن
 تو بر خواستی بعد از آن بوسه بر تارک مبارک رسول صلی الله علیه و سلم
 داد و رسول صلی الله علیه و سلم با الطمان خاطر جان خود بجز رضی الله عنهما
 باز رفت **و از آنجا است قصه** که من صبیحی چون خبر صحبت رسول
 صلی الله علیه و سلم بوی رسید خواست که پیش رسول صلی الله علیه و سلم
 آید قوم وی گفتند تو بزرگتر قوم مای شکی کن دو کس از قوم خود
 پیش رسول صلی الله علیه و سلم فرستادند تا نسبت اخلاق و احوال بر معلوم
 کنند چون آن دو کس باز گشتند و آنچه دانسته بودند بوی گفتند قوم
 خود را وصیت کرد که در ایمان بوی صحبت گیرند بر دیگران که شریف
 آن کس است که در ایمان بوی صحبت گیرد و بعد از آن بانگ گفتی
 وفات کرد **و از آنجا است** امیر ابی الصلت ابو سفیان گفت
 که امیر بن ابی الصلت در شام از من استفسار احوال اخلاق نموده

بن رسید میگردد من جواب میگویم روی استخوان میگردد و چون از این
 وی رسید گفت که بر من رسیده است گفت اینست عیب و بی قسم
 چنین بگوی که بر من رسیده است مگر شرف و فضل گفت خاموش
 باش تا این ستر را بگویم مادر کتب خوانده بودیم که از زمین با پیغمبری میخیزد
 خواهد شد و شک ندارم که آن من خواهم بود چون ابا بل علم گفت
 گوی آن کردم دانستم که وی از بنی عبد مناف خواهد بود هر چند در بنی
 عبد مناف نظر کردم بچکس را اصحاب این امر یافتند مگر عقبه بن ربیع را
 چون تو گفتی که بگریستن رسیده است که وی نیست زیرا که از زمین
 بجا و ز کرده و میخیزد که بنی زین بن مخن روزگاری بر او رسول صلی
 الله علیه و سلم صحبت شد با اسم تجارت تجانب بن میز فتم با امیر
 بن ابی الصلت بگریستن بر سبیل ستمرا گفتند بنوعی که انتظار می
 بردی میخیزد شده است گفت بدان خدای که خالق آسمانهاست
 وی حق است و در سبیت میگوید بد معاشرت و می کن گفتن تو چرا معاشرت
 وی می کنی گفت از زمان میسلم خود شرم میدارم که نمیشد با ایشان میگویم
 که آن پیغمبری خواهد بود و اکنون مرا به بیعت که معاشرت غلامی از بنی عبد

بن ربیع خواهد